

بنیاد عالی فرهنگ و زبان و تاریخ آتاتورک

نشریات بنیاد تاریخ ترک

سری: XXVI شماره: 11

سمپوزیوم روابط ترک-ایران

از گذشته تا امروز

25-26 آذر 1381

قونیه

چاپخانه بنیاد تاریخ ترک - آنکارا

1382

## فهرست مطالب

- ۷..... پرفسور دکتر یوسف خلیج اوغلو: سخنرانی افتتاحیه
- ۱۱..... دکتر سید عباس نبوی: سخنرانی افتتاحیه
- ۱۵..... اردوغان مرچیل: ایران در عصر سلطان طغرل بیگ
- عطاءالله حسینی: عوامل بحران در روابط ایران و عثمانی از منظر مورخان ایرانی  
 ۲۵..... (1049-975)
- فریدون م. امه جن: ظهور مسئله شرق در دولت عثمانی: روابط اولیه و بازتابهای  
 داخلی آن ..... ۴۹
- محمد ایشیرلی: ایران در وقایع نامه های عثمانی (قرنهای 16 و 17) ..... ۷۵
- اسماعیل اکا: مهاجرت‌هایی که از آناتولی به ایران صورت گرفت ..... ۸۷
- محمد تقی امامی خوبی: نفوذ فرهنگ و تمدن ایران به آناتولی در زمان حاکمیت  
 اینخانان مغول ..... ۹۹
- مهرنگیز مظاهری: روابط فرهنگی ایران و ترکیه از سده 9 تا 11 هـ. (15 الی 17  
 میلادی) ..... ۱۰۹
- رضا شعبانی: مناسبات ایران و عثمانی در دوره های افشاریه و زندیه  
 ۱۲۹..... (1210-1135 هـ. ق.)
- هادی وکیلی: گفت‌وگو فرهنگ خاورمیانه در سالهای 1920-40 م. ..... ۱۴۲
- مرسل اوزترک: جایگاه زبان فارسی در فرهنگ ترک ..... ۱۷۹
- عبدالرسول خیر اندیش: انتقال حماسه های ایرانی از خراسان به مرزهای آناتولی و  
 تحول مضمونی آنها ..... ۱۹۱
- اسین کهیا: ارزیابی «تشریح الایدان» احمد بن منصور ..... ۲۰۳
- یوسف صارین ای: روابط ترک-ایران از منظر آرشپوها ..... ۲۱۵
- لوحا ..... 1-39

## گفتمان فرهنگی خاورمیانه در سالهای 1920-40 م.

هادی وکیلی

«خاورمیانه» هرچند اصطلاحی متعلق به جغرافیای سیاسی قرن بیستم می باشد. اما یکی از کهن ترین کانونهای فرهنگ و تمدن بشری است. در رایجترین تعاریف پذیرفته شده، خاورمیانه مناطقی دانسته شده است که در جنوب کشور شوروی سابق و مغرب پاکستان و تا حدود حاشیه مدیترانه در مصر واقع شده است. بدون تردید بزرگترین تمدنهای بشری با سابقه بیشتر از پنج هزار سال در عصر تاریخی و سوانق چند هزار ساله در عصر قبل از تاریخ در این منطقه ظاهر شده اند. خاورمیانه مهد بزرگترین و درخشانترین تمدنها و فرهنگها. ادیان و انسانهای تاریخ بوده است. علاوه بر این، موقعیت خاص جغرافیایی خاورمیانه که آن را دروازه اتصال سه قاره بزرگ دانسته اند موجب شده تا تمدنهای اروپایی، آفریقایی و آسیای شرقی نیز خواسته و ناخواسته وارد تعامل و دادوستد با این منطقه و فرهنگ و تمدن و مردمان آن شوند. بدین گونه ملت‌های خاورمیانه در اخذ و انتقال و هضم و انتقاد و بالایش فرهنگ‌ها و تمدنهایی چون فرهنگ و تمدن هلنی یونانی، فرهنگ رومی، فرهنگ هندی و چینی، فرهنگ مصری و مدیترانه ای نقش بس مهم و قابل توجهی داشته اند.

نگاهی به وضعیت فرهنگی خاورمیانه در سده های پانزدهم تا نوزدهم میلادی همانطور که می دانیم در این سده ها بخش وسیعی از خاورمیانه مرکزی و غربی تحت تصرف امپراطوری عثمانی و بخش شرقی آن در تصرف ایرانیان بود. در اینجا به اختصار به ساختار فرهنگ در این کشورها در سده های مذکور می پردازیم.

۱- ایران: به قدرت رسیدن صفویان در ایران (1520-1736 م.) تحت تأثیر برخی تغییرات فرهنگی در ایران رخ داد و این حکومت توانست خود بر روند حوادث سیاسی و تحولات فرهنگی تأثیر چشمگیری بگذارد. بیش از صفویه حکومت متمرکز ملی در ایران وجود نداشت و حلات مغولان هم موجب تخریب و تضعیف اقتصاد و هم گسترش فقر اجتماعی و فرهنگی گردید. ایرانیان در سده های سیزدهم تا پانزدهم علاوه بر قیام علیه ستمگران بیگانه مغول به سمت دو آرمان هم پیش رفتند. نخست برگزیدن اسلام اهل بیت پیامبر (تشیع) و دوم تلاش برای سائربالسم و تأسیس حکومت متمرکز مقتدر ملی. نهضت فرزانشان که منجر به تأسیس سلسله صفویه شد برابند این تلاشها و تقاضاها بود. صفویان خود را طرفدار جدی اسلام شیعی نشان دادند و مورد حمایت برخی از علما و بسیاری از توده های مردم قرار گرفتند. این همگرایی موجب شد مقدمات «تشکیل دولت ملی» - به تعبیر والتر هینتس - (2) فراهم شود. آشتی بین مذهب و ملیت و دین و دولت موجب پیشرفت و ترقی ایران در سده ی شانزدهم و هفدهم شد. اما به دلیل بروز واگرایی و

پس از ظهور اسلام در سده ی هفتم میلادی و انتشار سریع آن در آسیای غربی، خاورمیانه و آسیای صغیر. وحدت فرهنگی بزرگتری شکل گرفت که علاوه بر آنکه با تسامح و تساهل اسلامی و انسانی زمینه رشد فرهنگهای علمی و بومی و دادوستد آنان در یک قلمرو وسیع و آزاد را فراهم ساخت. با الهام از پیامهای آسمانی این دین که سعادت دنیوی و اخروی بشر را در دستور کار داشت. مردمان مسلمان این منطقه به عالیتترین سطح رشد فرهنگی و علمی و تمدنی در قرون هشتم تا شانزدهم میلادی رسیدند. اما بتدریج با فاصله گرفتن مسلمانان از آموزه های نخستین حرکت آفرین خویش و فروغطلپیدن حکومتهای مسلمانان به دامن استبداد و ارتجاع. روند ضعف و انحطاط آغاز شد. و شگفت آنکه این سیر نزولی در زمانه ای آغازیدن گرفت که اروپا با استفاده از دست مایه های علوم و پیشرفتهای مسلمین (1) بتدریج از خواب سنگین قرون وسطایی خویش بیدار می شد و با رنسانس جانی تازه می گرفت. اما آنچه در مغرب زمین در سده های پانزدهم میلادی به بعد رخ داد صرفاً یک نهضت علمی نبود، درست است که مجموعه علوم انسانی و طبیعی تحت تأثیر این نهضت رشد کرد. اما نباید از یاد برد که در کنار چهره ی علمی و تکنولوژیک غرب، چهره ی استعماری آن هم آشکارا به صحنه آمد و متأسفانه نخستین آشناییهای مشرق زمین با غرب جدید با همین چهره ی استعماری و میلیتاریستی بود.

مختلف نظاهر و تجلی پیدا کرد. گاه به شکل نهضتها و مبارزات ضد استعماری. گاه به شکل تحریم و مبارزه منفی. گاه به صورت تحریر و لیباسیون و خودباختگی و گاه حتی به صورت تسلیم و تحت الحمایگی و شرتا یا فرنگی شدن<sup>۳۰</sup>. این گونه های مختلف برخورد با غرب در آغاز قرن بیستم و در نهضت مشروطه (۱۹۰۶م)، روشتر خود را نشان داد.

۳۰ - عنانی به قدرت رسیدن خلفای عثمانی در آغاز قرن سیزدهم و آنگاه گسترش قلمرو آنها به بخش وسیعی از بخش غربی جهان اسلام و بخش بزرگی از اروپا دقیقا در زمانه ای به وقوع پیوست که دنیا در حال تحولات عمیق و تغییرات گسترده ای بود، تغییرات و تحولاتی که لازم بود عنمانی ها نسبت به آن سخت حساس باشند و عاقلانه و دوراندیشانه عمل کنند

در امپراطوری بزرگ عثمانی آنچه عامل مشروعیت (لگالیته) و حمایت اکثر مردم از این حکومت بود، اسلام بود. پادشاهان عثمانی ادعای جانشینی پیامبر (ص) را داشتند، اما همزمان می خواستند به سنت قیصر و کسری زندگی کنند و سلطنت موروثی شاهنشاهی داشته باشند. اسلامی هم که آنها عرضه می کردند، برداشتی متعصبانه و غیر منطقی و ناکارآمد از اسلام اصیل نبوی بود. گمان می رود اسلام بیش از اینکه دغدغه اصلی فرهنگی عثمانیان بوده باشد، ابزار حفظ و استمرار حکومت و دسمنامیه نهاجم به کشورهای دیگر - به نام جهاد - بوده است. هرچند این نکته حائز اهمیت فراوان است که آنان از دیگر سو نتوانستند نهاجم غرب



اختلاف جنگهای داخلی پس از صفویه و بازگشت سلسله ی قاجار (۱۹۲۵ - ۱۷۹۶ م.) به شیوه های ارتجاعی و استبدادی مجدد؛ روند انحطاط سرعت گرفت. اما در این مرحله ایران با مسأله ی جدیدی هم روبرو شد و آن فرهنگ و تمدن بورژوازی غرب بود که ایرانیان پیش از آنکه با رویه ی مسالمت آمیز دانش جدید و تکنولوژی آن آشنا شوند با نهاجم نظامی و خشن استعماری آن روبرو شدند. شاید به همین دلیل بود که بسیاری از ایرانیان در سده ی نوزدهم و حتی قرن بیستم نسبت به غرب نگاهی توأم با بدبینی داشتند. برآستی اگر غرب و پیشرفت های مغرب زمین به معنای سیاستهایی بود که استعمار بریتانیا و روس و پیش و پس از آنان اسپانیا و پرتغال و آلمان و آمریکا در غارت و تجاوز پیش گرفته بودند، حق طبیعی مردم تحت استعمار، اعتراض به غرب استعمارگر بود. اما آنچه که باید با دوراندیشی و آگاهی عمیق مورد توجه قرار می گرفت این بود که به هر صورت همین غرب استعمارگر مسلح به دانش و تکنولوژی شده و تردیدی نیست که این رویه ی مثبت این تمدن است و باید هرچه سریعتر به گونه ای سنجیده توسط کشورهای عقب مانده اخذ و استفاده شود. متأسفانه در ایران قرن هجدهم و نوزدهم تلاش دامنه دار و همه جانبه و دلسوزانه ای برای این کار نشد و لذا اگر ایران عصر صفویه نسبت به رقبای اروپایی احساس عقب ماندگی نمی کرد (هرچند مقدمات آن در حال ظهور بود). در عصر قاجار این احساس عمیقا در دولتمردان، روشنفکران، علما و مردم ایران به وجود آمد و به شکل های

دیگر رقم می خورد. «از آنجا که امپراطوری عثمانی هم بر سرزمینهای گسترده و پهن آور چیره بود و هم برنامه های فزونیخواهی و گسترش جویی را دنبال می کرد. خودبخود به شیوه هایی گوناگون مانند جنگ، آنتی، همزیستی، همسایگی و یا فرمانروایی مستقیم پیوسته با کشورهای اروپایی در پیوند بود و از پیشرفتها، سودگراییها و نوسازیهای اروپا ناآگاه نبود. ولی عثمانیان بر آن باور بودند که راه زندگی و شیوه فرمانروایی و دانش ها و کارشناسی های خودشان برتر و بالاتر از دیگران است و هیچ یافته، پدیده و دیدگاه دیگری نباید در حوزه ی دید و یا برنامه های عملی آنان مورد بررسی، نقد، کنکاش، کاوش و پژوهش قرار گیرد» (3) البته «نا همگامی که عثمانیها در زمینه نظامی نیرومند بودند بر دشمنان و هماوران اروپایی خویش برتری و یا سرهمسری داشتند بر خورد نادرست آنان با دانش، کارشناسی و یافته های نوی دیگران چندان اثری در واپس گرایی امپراطوری بجای نمی گذاشت. ولی دگر گونیا و چرخش هایی که رفته رفته در زمینه ارتش کشورهای اروپایی رخ داد، اروپا را در آن زمینه نیز برتر از عثمانی ساخت و این برتری در درازای سده هفدهم و در جنگهای میان عثمانی و اروپائیان به شیوه ای چشمگیر چهره گشود.» (4) از اینجا بود که غرب همپای دانش خود، استعمار را هم ضمیمه کرد و مشکل مشرق زمین جدی تر شد. هرچند در این مرحله، عثمانی به فکر اصلاحات افتاد. اما اینک کار بسیار پیچیده و مشکل شده بود. شگفت آنکه در این مرحله هم هیچ سیاست منطقی دراز پای اعمال نشد. گاه با

مسیحی را به شرق و جهان اسلام تا فرنها متوقف کنند و به ناخبر اندازند. اما به نظر می رسد مهمترین مسأله در مناسبات عثمانیها و عرب (اروپا) تعامل فرهنگی و تمدنی این دو می باشد. همان گونه که پیش از این گفته شد. پژوهشهای جدید آشکارا نشان داده است که غرب در جریان رنسانس و تحولات فرهنگی بس از آن کاملا متأثر و تغذیه کننده از جهان اسلام بوده است. می دانیم که جهان اسلام در دورانی بس مهم و طولانی از تاریخ (سده هشتم تا چهاردهم میلادی) بزرگترین و پر شکوهترین فرهنگ و تمدن بشری را عرضه کرد. علوم الهی و انسانی و تجریمی به اوج خود رسید و تمدن و مؤلفه های اصلی آن همچون معماری و شهرسازی و هنرهای مستظرفه به گونه ای کم نظیر رشد کرد. پس آنگاه در اثر عوامل داخلی و خارجی فراوان - که این مقاله را گنجایش بررسی آنها نیست - به سمت ضعف پیش رفت. اما اروپای قرن چهاردهم به بعد توانست از طریق کانالهای متعدد به کتب و آثار و میراث ملی - فرهنگی مسلمانان دست یابد و زمینه بیداری و خودآگاهی و نوزایی و نوسازی را فراهم آورد.

عثمانیها زمانی به قدرت رسیدند که اگر قدری خردمندانه تر با واقعینهای جهان اطراف خود مواجه می شدند و بجای وسوسه های کشورگشایی و امپریالیستی، اندیشه ترقی و پیشرفت علمی و فرهنگی در سر می پروراندند. شاید تاریخ خاورمیانه و جهان اسلام به گونه ای

اصلاحات و حتی کسب طب جدید مخالفت می شد و گاه به دلیل درک سطحی و ناقص ماهیت تمدن غرب. طرحهای ناسنجیده ای عرضه می شد که یکی از پژوهشگران ترک آن را «افراط کاری های نابخردانه و بی باکانه» (5) و دیگری آن را «هرزه درونی و تن آسایی» (6) خوانده است و مورخان ترک آن روزگار را روزگار «لاله دوری» نامیده اند. روزگاری که عثمانیان ترجیح دادند از غرب تنها زیور و تجملات و خوشگذرانی را تقلید کنند و ندیم شاعر بسراید: «بیایید بخندیم و بازی کنیم و از جهان لذت ببریم» (7) واقعیتی تلخ که بر اصلاحات امثال ابراهیم مترفه و سلطان سلیم سایه افکند و غلبه کرد. علت افول امپراطوری عثمانی را در قرن بیستم باید تا اندازه ای به سبب همین سیاستهای نامتعادل فرهنگی دانست.

خاورمیانه در سالهای 1920-1900 م:

عصر آگاهی و بحران و انقلاب. دوران مبارزه با استبداد داخلی و استعمار خارجی قرن بیستم در حالی آغاز شد که بخش بزرگی از خاورمیانه همچنان تحت قدرت حکومتهای عثمانی و ایران فاجاری بود. اما تحولات دهه های نخستین این قرن به سمتی جهت یافت که منجر به انقلابات سیاسی و تغییرات اجتماعی وسیع شد. باره ای از علل بروز این تحولات عبارت بودند از:

1- آگاهی دردناک مردمان و بویژه روشنفکران خاورمیانه نسبت به پیشرفت های غرب و عقب ماندگی خاورمیانه. البته آن آگاهی خود

معمول گسترش ابزارهای اطلاع رسانی (همچون روزنامه، تلگراف و...) و افزایش آمد و شد سفرا، محصلان، تجار و نظامیان بود.

2- تهاجم سنگین استعمار غرب به خاورمیانه. این تهاجم آن چنان شدید بود که روس و انگلیس رسماً قرارداد تجزیه و تقسیم ایران را در سالهای 1907 و 1915 امضا کردند و انگلیس با تحمیل قرارداد 1919 به ایران، این کشور را به سمت تحت الحمایگی و مستعمره شدن پیش می برد. درباره ی عثمانی هم به سبب کینه ی چند سده ای اروپائیان از پیشروهای این امپراطوری در عمق اروپا، نه تنها طرح تجزیه ایس امپراطوری، که احتمالاً طرح تحت الحمایگی تمامی کشورها و ملتهای جدید ایجاد شده پس از تجزیه مطرح بود که در باره ای از این کشورها توسط استعمار انگلیس و فرانسه عملی شد.

3- استبداد و فساد سازمان حکومتی دولتهای خاورمیانه که هم مانع پیشرفت های فرهنگی می شد و هم موجب شکست مقابل استعمار به عبارت روشنتر این ساختار فرسوده موجب می شد که خاورمیانه نه بتواند از رویه علم و کارشناسی غرب بهره ببرد و نه بتواند با رویه استعماری آن مبارزه کند.

بنابر این آنچه که در سال های 7- 1906 در انقلاب مشروطه ایران رخ داد کاملاً تحت تأثیر عوامل مذکور بود. همان گونه که نشورها و انقلابات 9- 1908 عثمانی نیز خواهان اصلاح ساختار پوسیده امپراطوری عثمانی بود.

عمومی رانده بودند. فرار کرده و اکنون فقط نگران امنیت خود بودند. وحید الدین اشغال کننده فاسد تخت و تاج و خلافت فقط نگران خود و تاج و تختش بود و می کوشید به هر ترتیب است راه نجاتی برای آنها بیابد. کابینه ی داماد فرید پاشا ضعیف و فاقد حیثیت و جرأت و فقط مطیع اوامر سلطان بود و هر پیشنهاد او که می توانست اعضایش و حاکمشان را حفظ کند موافقت می کرد.

ارتش بی سلاح و مهمات مانده بود و این وضع همچنان ادامه داشت. دولتهای دوست « **power Entente** » لزومی برای محترم شمردن مواد متارکه احساس نکردند و ناوگان و قسمتی از نیروهایشان به بهانه های مختلف در قسطنطنیه باقی ماندند. فرانسوی ها ولایت آدانا واقع در جنوب مرکزی ترکیه در کنار ساحل مدیرانه و انگلیسی ها اورفا **Urfa** ماراش **Marash** و آیتاب **Aintab** واقع در جنوب شرقی ترکیه را اشغال کرده بودند. ایتالیایی ها ماسون مستقر بودند و افسران، صاحب منصبان اداری و جاسوسان اجنبی از هر جهت فعالیت می کردند. « (8)

این چنین بود که پس از جنگ، خاورمیانه که بشدت از منازعات سیاسی و نظامی آسیب دیده بود به سمت یافتن گفتمانی فرهنگی و اساسی برای حل مسایل و مشکلات خود پیش رفت و اهمیت و اولویت راهکارها فرهنگی برای هر گونه توسعه بر همگان مسلم شد.

اما آنچه که به حادثترین شکل ممکن تحولات منطقه را پیچیده و آشفته کرد جنگ جهانی اول و ورود خواسته با ناخواسته ایران و عثمانی در آن بود. با آنکه خلیفه عثمانی نتوانست در این جنگ موضعی خردمندانانه اتخاذ کند. شگفت است که برخی از رهبران مشروطه و سیاستمداران ایرانی به پیروزی آنان امید بسته بودند. روشن بود که چه در عثمانی و چه در ایران همگان در آن آرزو بودند که در این جنگ دشمنان دیرینه استعمارگر همچون انگلیس و فرانسه شکست بخورند. اما آنان از یکسو تحلیل درستی از تحولات اروپا نداشتند و از آن بدتر اینکه بدون داشتن تکنولوژی و دانش، می خواستند به جنگ استعماری بروند که به سلاح دانش و تکنولوژی مسلح بود.

هم از این رو این جنگ اوضاع خاورمیانه و بویژه امپراطوری عثمانی را از آنچه بود وخیم تر کرد. قرارداد ننگین 1919 به ایران تحمیل شد و ایرانی را که در حال برداشتن نخستین قدمها به سوی مشروطه بود به سمت دیکتاتوری سوق داد و امپراطوری بزرگ عثمانی را دچار تجزیه و انحلال کرد و اوضاع آن کشور را آن چنان آشفته کرد که سال ها بعد در 1927 مصطفی کمال آن وخامت را بدرستی چنین توصیف کرد: «... گروه قدرتهایی که دولت عثمانی نیز جزوش بود در جنگ بزرگ شکست خوردند ارتش عثمانی در هر جبهه در هم شکسته و متارکه تحت شرایط سختی امضا شده بود. ادامه جنگ بزرگ مردم را فرسوده و بینوا کرده بود. آنهایی که ملت و مملکت را به اعماق کشمکش



دوم آنکه این افسران نظامی و اینک سیاسی تمایلی جدی به اصلاحات فرهنگی و اجتماعی نشان می دادند و نکته ی شگفت سوم آنکه این اصلاحات بسیار شبیه هم بودند. به همین سبب به نظر می رسد بتوان از وجود یک گفتنمان فرهنگی مشترک در خاورمیانه بین جنگ اول و دوم جهانی سخن گفت. برخی از ویژگیهای مشترک این گفتنمان عبارت بودند از: نوگرایی (مدرنیزاسیون) غرب گرایی، سنت ستیزی (بویژه مذهب ستیزی)، ناسیونالیسم و اقتدارگرایی متمایل به دیکتاتوری در عرصه سیاست. هرچند اجرای این گفتنمان در همه جا به یک شکل مطرح و پیاده نشد. اما نه تنها اصول کلی آن مشترکاً پذیرفته شد بلکه در روند تبلیغ و اجرای آن می توان از نوعی را دیکالیسم فرهنگی که گاه با خشونت همراه بود سخن گفت. در اینجا سعی می شود با مطالعه مختصر و مقایسه ای تحولات و اصلاحات فرهنگی سه کشور ترکیه، ایران و افغانستان در حدود سالهای 1939 - 1918 برخی ابعاد عملی این گفتنمان فرهنگی روشنتر شود.

الف - ترکیه و ایران. شباهت سیاستهای نظام جمهوری عصر آتاتورک با سیاست های حکومت رضاشاه در دوران سلطنتش بسیار فراوان و شگفت است و نشان دهنده ی تأثیر پذیری رضاشاه از مصطفی کمال می باشد. چرا که اکثر اصلاحاتی که او در ترکیه انجام داد معمولاً با اندکی تأخیر رضاشاه در ایران پیاده کرد. مصطفی کمال پاشا (1357-1299ق. / 1881-1938م.) افسری ترک بود که پس از تسلیم شدن سلطان عثمانی

گفتنمان مشترک فرهنگی خاورمیانه در سالهای 1940 - 1920م. ضرورت پیشرفت و توسعه هرچه سریعتر. درک عمومی مشترک تمام مردمان خاورمیانه پس از جنگ جهانی اول بود. البته دریافت و تعریف و راهکار همه برای پیشرفت یک چیز نبود. تئوریهای مهم مطرح - که شکل رقیق شده یا گاه شدید شده ی تئوریهای مطرح شده در اروپا بود - انتخاب شیوه های متفاوت سوسیالیستی، ناسیونالیستی، راسیستی (همچون بان ترکیسم، بان عربیسم و ...) سکولاریستی و لائیک و گاه شیوه های ترکیبی چون سوسیال ناسیونالیسم یا ترکیبی از لیبرالیسم و اقتدار گرایی و در بعضی موارد حتی تمایل به نازیسم و فاشیسم بود. اما درباره روند طرح و سپس اجرای پروژه های گوناگون پذیرفته شده در این سالها چند نکته شگفت خودنمایی می کند. نخست آنکه نه تنها روشنفکران و نویسندگان و سیاستمداران، که به گونه وسیعی نظامیان نیز وارد این عرصه شدند و تمایل آشکار خویش به شیوه های تندتر، سریعتر و صریحتر را نشان دادند. چنانکه در عثمانی که از سالها پیش نظامیان نقش گسترده ای در معادلات داخلی و خارجی ایفا کرده بودند به رهبری یک افسر جوان به نام مصطفی کمال که سالها بعد آتاتورک خوانده شد قاطعانه وارد صحنه اصلاحات و توسعه شدند و در ایران نیز رضاخان که یک افسر قزاق بدون هیچ سابقه فعالیت سیاسی و فرهنگی بود، بناگاه و با قاطعیت وارد صحنه سیاست و ارائه طرحهای توسعه و اصلاحات شد.

- 7 - کشف حجاب در مراکز دولتی اجباری شد.
- 8 - به زنان حق رأی و حق انتخاب داده شد.
- 9 - تقویم اسلامی (هجری) منسوخ شد و جای آن را تقویم میلادی گرفت.
- 10 - سیاست مدرنیزاسیون و توسعه‌ی اقتصادی - صنعتی با قدرت و شکل دولت مدارانه اجرا شد.
- 11 - تلاش‌های زیادی برای ایجاد ارتش ملی مدرن و تبلیغ ناسیونالیسم ترکی انجام شد. برخی پژوهشگران بر این باورند که: «نظریه‌های ناسیونالیسم ترکی در دهه‌های 1920 و 1930 به گونه‌ای افراطی طرح می‌شد و در واقع این نظریه‌ها دستاورد پژوهش‌های حقیقت طلبانه نبود بلکه مقصود اصلی از طرح آنها بیشتر استفاده از ناسیونالیسم چون اسلحه‌ای در تحقق مقاصد جمهوری بود و به محض تحقق یافتن این اهداف بیشتر آرمان‌های ناسیونالیستی به فراموش سپرده می‌شد.»<sup>(9)</sup> می‌دانیم که در عصر رضا شاه در ایران مشابه این گرایش ناسیونالیستی ایرانی باستانگرا و آریایی ترویج و تبلیغ می‌شد. همین ناسیونالیسم رادیکال بود که رضا شاه را از الگوی کمالیستی به سمت الگوی نازیستی هیتلری سوق داد. رضاشاه حتی پیش از به سلطنت رسیدن به تحولات ترکیه توجه داشت، چنانکه در گرایش به جمهوریگری در 1302ش: 1924 م. به حرکت موفق مصطفی کمال چشم داشت. (10) اما آنگاه که در این برنامه شکست خورد طرح به سلطنت

به شرایط سنگین قرارداد صلح در پایان جنگ جهانی اول علیه دولت مرکزی قیام کرد. سلطنت عثمانی که دچار انحطاط شده بود بزودی سقوط کرد و مصطفی کمال با اعلام تشکیل مجلس کبیر ملی و اعلام جمهوری در سال 1923 م. 1342ق. در رأس کشوری که از این پس ترکیه خوانده شد قرار گرفت. دوران ریاست جمهوری مادام‌العمر او تا سال 1938 م. 1317ش. دوران تحولات بسیار گسترده‌ی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در این کشور بود. مهمترین اصلاحات فرهنگی - اجتماعی مصطفی کمال بطور خلاصه از این قرار بود:

- 1 - جایگزین کردن قوانین عرفی غربی بجای قوانین شرعی
- 2 - جایگزین کردن خط لاتین بجای خط ترکی - عربی و بگذر گرفتن زبان ترکی برای نماز و اذان
- 3 - تغییر تعطیلی روز جمعه به روز یکشنبه
- 4 - تضعیف در حد نابودی قدرت روحانیت (شیخ الاسلام‌ها و مفتی‌ها و ...) تا آنجا که تمام مدارس علوم دینی دولتی تعطیل شدند و تحت نظارت دقیق دولت درآمدند.
- 5 - لایسهای سنتی ممنوع شد و جای آن را پوشش غربی (کت و شلوار) گرفت. همچنین کلاه فینه جای خود را به کلاه شاپو داد (1925 م. 1304ش).
- 6 - قید موظف بودن حکومت به حمایت از دین اسلام از متن قانون اساسی حذف شد.

ملکین ایران و ترکیه را به شاهراه ترقی و تعالی که ملاحظه می فرمایید سوق دادند و اکنون نظر به دوستی و صمیمیتی که در بین پیدا شده اشتیاق کامل به ملاقات همدیگر پیدا کرده اند. بالاخره چندی قبل حضرت غازلی مصطفی کمال رئیس جمهوری دولت ترکیه رسماً از اعلیحضرت شاهنشاه بهلوی دعوت کردند و اعلیحضرت هم این دعوت را با کمال مسرت اجابت فرمودند. بنابراین در ماه آینده یعنی در بیستم خرداد از راه آذربایجان به خاک ترکیه وارد خواهند شد و تقریباً دو هفته در آنجا خواهند بود. یقین است که این ملاقاتها و این دید و بازدیدها موجب تشدید و تحکیم روابط حسنه و مزید نتایج مطلوبه است» (۱۱)

پس از ورود رضا شاه به ترکیه آتاتورک در استقبال و پذیرایی و تجلیل از رضاشاه تمام تلاش ها و امکانات خود را بکار گرفت. آتاتورک بسیار علاقه داشت به رضاشاه نشان دهد که در کشوری که مرکز خلافت عثمانی بوده دست به چه اقداماتی زده است. طرفین در نطقهایی که انجام می دادند سخت به تقدیر از اصلاحات طرف دیگر و تشویق این روند پرداختند. در برنامه رضاشاه بازدید از ارتش برای اصلاحات نظامی و تأسیس ارتش مدرن، کارخانجات، مزارع، شهرها و زندگی اجتماعی طبقات مختلف و اصلاحات اجتماعی فرا رفته بود.

اهمیت سفر ترکیه را باید در بازتابها و تأثیرات آن در سیاستهای فرهنگی دولت رضاشاه دریافت. از آنجا که فروغی در انجام این سفر نقش اصلی را داشت می توان به خوبی نتایج عملی این سفر را در سیاستها



رسیدن خود را به میدان آورد که با روشی بسیار شبیه آنچه که مصطفی کمال طی کرد به این هدف نائل آمد. در واقع اکثریت مجلس پنجم ایران برای رضاخان همان کاری را کردند که اعضای مجلس کبیر ملی برای کمال. پس از به سلطنت نشستن نیز رضاشاه اصلاحاتی را در ایران آغاز کرد که بسیار شبیه به اصلاحات یاد شده مصطفی کمال بود. نقش تیمور تاش و بویژه فروغی - که وی در این سالها سفیر ایران در ترکیه و از دوستان صمیمی کمال بود - در این شبیه سازها بس مهم بود تا آنجا که برنامه مسافرت نسبتاً طولانی رضاشاه به ترکیه و دیدار با آتاتورک را فراهم کرد. این مسافرت که اولین و آخرین سفر خارجی رضاشاه محسوب شده در فاصله ۱۲ خرداد تا ۲۴ تیر ۱۳۱۳ ش. (دوم ژوئن تا ۱۵ جولای ۱۹۳۴) انجام شد. ما البته می دانیم که روابط رضا شاه و آتاتورک از زمان نخست وزیری رضاخان گرم بوده و حتی بسیاری از اختلافات ارضی طرفین حل شده بود. فروغی برای فراهم آوردن مقدمات سفر در مجلس ایران حضور یافت و در نطقی چنین گفت: «خاطر آقایان محترم بخوبی آگاه است که در ایام گذشته بین دولت و ملت ایران و دولت و ملت ترکیه نظر به سوء تفاهماتی با سوء نیت و اغراض، اختلاف و مناجراتی بوده که سالها بلکه قرنها طول کشیده و البته از این راه به هر دو مملکت و ملت خساراتی و لطمات فاحشی وارد آمد و بالاخره بخت یاری کرده و خداوند تفضل فرمود که ایران نو و ترکیه جدید هر کدام دارای یک فائد مصلحت اندیش شدند که در تحت سرپرستی آنها

حرکت مهیج و سیاسی به زنان حق ورود به انتخابات و رأی دادن و نامزد شدن داد جالب آنکه مصطفی کمال بیستر از شیوه ی رضاشاه توفیق یافت. البته این موفقیت تا اندازه ای هم به فضای اجتماعی و زمینه های تاریخی دو طرف باز می گشت. می دانیم آن که ترکیه کشوری نیمه اروپایی بود و سالها بود که به طریق عینی و ملموس با زندگی غربی و اروپایی درگیر شده و تأثیر پذیرفته بود. حال آنکه در ایران فضا بدین گونه نبود. اما درباره ی تقویم اسلامی رضاشاه تنها قدمهای کوچکی برداشت چرا که حتی کسانی چون متین دفتری در سمت نخست وزیری از تبعات اجتماعی این گونه اقدامات سخت هراس داشتند (12) این بدان معنا بود که رضاشاه و نظامش اصولاً نمی توانست کشور را رسماً لائیک کند. همین تفاوت در مقوله زبان و خط نیز وجود داشت. تا آنجا که کسی چون فروغی که سکان دار اصلاحات کمالیستی در ایران بود، از تبدیل خط فارسی به لاتین حمایت نمی کرد و به قول خودش به ادب فارسی عشق می ورزید. (13)

اما یک نکته را در قیاس آنا تورک و رضاشاه باید با دقت بیشتری شکافت. در حالی که آنا تورک الگوی نوسازیهای غربمداران در خاورمیانه شد و بر امان اله خان و رضاشاه و حتی بر حکام عراق (امیر عبدالله و نوری سعید) تأثیر گذارد. رضا شاه از چنین موقعیتی برخوردار نشد بلکه حاکم افتخار یافت که «مصطفی کمال ایران» خوانده شود. (14) در واقع در کنار آنچه به نام «کمالیسم» توصیف شده و معنا گرفته، هیچگاه

و سیاستگذارهای دولت او مشاهده کرد. اموری از قبیل بنیانگذاری دانشگاه، فرهنگستان، کشف حجاب و اجباری کردن کلاه شاپو همه متعلق به دوره ی فروغی و به نوعی کم یا زیاد سوغات سفر ترکیه بودند؛ هرچند مقدمات برخی از آنها از پیش فراهم شده بود.

اما در مقایسه رضاشاه و مصطفی کمال می توان گفت رضا شاه گاه از کمال تندتر و در بعضی موارد کندتر و آرامتر عمل می کرد و بعضی از طرحهای آنا تورک را هیچگاه به اجرا نگذاشت. در عرفی کردن قوانین مدنی و قضایی، نظام حقوقی ایران هیچگاه به اندازه ی ترکیه عرفی نشد. در برخورد با روحانیت رضاشاه نتوانست (یا نخواست) تا آن حد فشار آورد. این البته تا حدودی به جایگاه متفاوت روحانیت شیعه و سنی در ایران و ترکیه باز می گشت: استقلال روحانیت شیعه از دولت مانع سلطه یا نظارت تمام عیار حکومت بر آن می شد. در تقلید لباس غربی هردو حکومت سخت بر مردم فشار آوردند و هر دو لباس های بومی را ممنوع و کت و شلوار و کلاه شاپو را اجباری کردند (البته ترکیه بسیار زودتر از ایران). اما در داستان کشف حجاب مصطفی کمال با سیاست مدبرانه تر و به همین دلیل موفق تری عمل کرد. در حالی که در ایران خستونهای ر نوع حبس و جریمه و کتک کاری و هنک حرمت و گیس بردن و چادر دریدن به کار گرفته می شد. در ترکیه بیشتر جاذبه آفرینها و ضمناً تحت فشار گذاشتن افراد با حجاب: نتیجه بخشید؛ به ویژه آنکه ترکیه بخت آزادی زنان را در حد آزادی از حجاب مطرح نکرد بلکه در یک

داد که سالها بود با مظاهر تمدن و فرهنگ مغرب زمین از نزدیک آشنا بود. حکومت عثمانی بدون تردید موفق تر از قاجار گامهای بزرگی را در راه مدرنیزاسیون برداشته بود و طرحهایی چون راه آهن که رضاشاه به سختی و گرانی انجام داده قبل از آتاتورک در ترکیه انجام شده بود. در واقع آتاتورک مشکل آغازگری نداشت حال آنکه وضعیت رضاشاه و ایران اینچنین نبود. پنجم آنکه هر چند این دو شخص دو حکومت متقابل به دیکتاتوری را تأسیس و اداره کردند اما نوع سازوکارشان با هم تفاوتهای زیادی داشت. آتاتورک مجلس کبیر ملی را تشکیل داد و خود را به آن متکی و معتقد نشان داد و نظام کشور را به جمهوری تبدیل کرد و برای اداره کشور حزب جمهوری خواه خلق را سازمان دهی و رهبری کرد. اما رضا شاه یک نظام سلطنتی را که از یک سو نام مشروطه بر خود داشت و از دیگر سو می خواست از فیره ایزدی و عظمت باستانی برخوردار باشد در افکند. مستقیماً در امور مجلس دخالت کرد و آن را کاملاً بی خاصیت نمود و هر گونه حزب و تشکل سیاسی را به شدت انکار کرد. در اینجا اهمیت حزب نه صرفاً به عنوان نهاد همساز با دموکراسی که در هیچیک از این دو کشور بطور جدی وجود نداشت - بلکه از بعدی دیگر در این شرایط باید مورد توجه قرار گیرد. مصطفی کمال به دو کار مهم حزب چشم داشت: نخست آنکه برنامه هایش را از طریق یک حزب - که همیشه در مجلس اکثریت داشت - به مجلس منتقل می کرد و به جای نظارت مستقیم و مستمر منجر به دخالت در کار مجلس و

«پهلویزم» طرح نشده و جایگاهی نیافته است. این مسئله به چندین عامل بازمی گشت: نخست آن که رضاشاه تحصیلات رسمی و کلاسیک را نگذرانده بود و میزان آگاهیهایش عمدتاً عمومی بود. حال آنکه کمال در ردیف افسران جوان ترکیه بود که آموزشهای نظامی و غیرنظامی مختلفی را پشت سر گذاشته بود و با دو سه زبان مهم آشنایی داشت و این بدان معنا بود که آتاتورک به تعبیر فیلسوفان می توانست مستقیماً از معرفتهای درجه اول استفاده کند. حال آنکه رضاشاه تنها به معرفتهای درجه ی دوم دسترسی داشت و در این میان البته واسطه ها نقش مهمی داشتند. دوم آنکه «رضاشاه با هیچ یک از کشورهای اروپایی بلاواسطه آشنایی نداشت و قبل از تبعید اجباری خود تنها سفرهایی که به خارج کرده بود دیدار کوتاهی از عراق و یک دیدار رسمی از ترکیه بود.» (15) او غرب را از دور آن هم براساس شناخته های امثال تیمور تاش و شاید اردشیرچی و فروغی و امثال آنان می شناخت حال آنکه کمال شخصاً غرب را دیده و فهمیده بود. سوم اینکه اگرچه هر دو نظامی بودند، اما آتاتورک فهرمانی بود که توانسته بود در سمت فرماندهی ارتش به دفاع از کشور بپردازد و به جنگ دشمن خارجی برود و در این جنگ پیروز شود. حال آنکه رضاشاه ارتش را برای سرکوب حرکتهای داخلی و گاه نهضتهای مردمی بکار می گرفت. (16) بدیهی بود که جایگاهی که برای آتاتورک بدست می آمد هیچگاه برای رضاشاه دست یافتنی نبود. چهارم آنکه آتاتورک در کشور و جامعه ای اصلاحاتش را انجام می

دولت ترجیح می داد به عنوان دبیر کل حزب نظارت خود را اعمال کند. دوم آنکه این حزب می توانست محل عضوگیری مناسبی برای روشنفکران و نخبگان باشد که با برنامه های حزب - و در واقع آتاتورک - هماهنگی داشتند. اما رضا شاه کمترین اعتقاد و اعتنایی به حزب نداشت؛ چنانکه رئیس الوزرای او مخیرالسلطنه نقل کرده در جلسه ای بین برخی از کارگزاران نظام صحبت از تأسیس حزب برای پیش بردن سیاستهای حکومت شد. او گفت: «اسم حزب بیش بهلوی نمی شود برد. روزی در هیأت فرمودند: هر مملکتی نظامی دارد. نظام ما یک نفره است.» (17) رضاشاه حتی یکبار در جمع نمایندگان مجلس گفته بود: «در نظام های مشروطه معمولاً احزابی در مملکت هست و حزب هم برای انتقاد از کار دولت ها و مراقبت در اعمال دولت است و این کار را من به جای حزب می کنم و ایراد و انتقاد را من می گیرم. مخصوصاً حالا که ولیعهد از خارج مراجعت کرده اند دو نفر شده ایم و دیگر من تنها نیستم.» (18) برداشت الول ساتن هم می توانست برخاسته از همین اظهار نظر باشد که نوشت: «در اثر نفوذ رضاشاه در تمام امور کشور فقط عددی معدودی از ایرانیها هستند که در امور سیاسی صاحب نظرند. در کشور ایران احزاب سیاسی وجود ندارد و هر موقع حزبی سربلند کند (مثل حزب کمونیست) به سختی سرکوب شده و منحل می گردد.» (19)

نتیجه این سیاست رضا شاه روشن بود: «در شرایطی که مصطفی کمال آگاهانه طبقه روشنفکر علاقمند و پشتیبان خود را در حزب

جمهوریخواهان سازمان داد. رضاشاه رفته رفته نخستین پشتیبانان داخلی خود را از دست داد. در کسب پایگاههای اجتماعی جدید ناکام ماند و بنابراین بدون پشتیبانی و حزب سیاسی سازمان یافته ای حکومت کرد. بدین ترتیب در حالی که اقتدار مصطفی کمال کاملاً بر طبقه روشنفکر ترکیه مبتنی بود. دولت رضاشاه که هیچ گونه پایگاه طبقاتی نداشت به نحو تقریباً مخاطره آمیزی بر بستر جامعه ی ایران معلق بود.» (20) راز استمرار سیاستهای آتاتورک پس از مرگش توسط عصمت اینونو و دیگران و هم علت ناکامی رضاشاه و سقوط سیاستهایش به همراه سقوط خود او و عدم استمرار آن سیاستها در دوره ی جانشینش - حداقل در دهه ی نخست پس از سقوط رضاشاه - نا اندازه ای به همین عامل باز می گشت.

- - گنگی به تحولات افغانستان و ملاحظات ایران له خان. افغانستان پس از جدا شدن از ایران و استقلال همواره به عنوان یکی از کشورهای عقب مانده خاورمیانه مطرح بوده است. اما موقعیت سوق الجیشی ویژه ی این کشور و هم مرزیش با شبه قاره هند. ایران و روسیه منجر به توجه و نفوذ سیاستهای استعماری بویژه انگلیس در آنجا شده است. پس از پایان جنگ جهانی اول. امان اله خان (جلوس 1298ش/ 1919م. سقوط 1309ش/ 1930م.) در افغانستان به قدرت رسید.

وی پس از تحکیم پایه های قدرت و ایجاد روابط مستحکم با شوروی و کشورهای اروپایی و طرح مسأله اتحاد اسلام توانست زمینه را

مذهبی خیلی بی علاقه و چند نفر از ترک پرستها هم جدیت می کنند کلیه ی عادات و روبه خود را تعبیر و بر طبق خط مشی فعلی ترکها قرار دهند. چیزی که عجاناً مانع است. ترس از نوده ی عوام و احتمال وقوع وقایع غیر منتظره است. والا اگر این نظر نبود تا حال مثل ترکیه حجاب را برداشته بودند. لهذا بر طبق همین مقدمات برای شب عروسی یک میز به اسم خانواده ی سلطنتی تنظیم کردند که اعلیحضرت و ملکه و مادر و شاه و عروس و داماد و خانمهای سفرا و عده ی زیادی از شاهزاده ها و رجال و اعیان به طرز اروپایی در آن میز به شام دعوت شده بودند...» (21)

در اروپا پذیرائنها و ضیافتهای پرشکوهی که برای هیأت افغانی برپا شد نشان از اهمیت آن برای غریبان داشت. هیأت افغانی نیز در این مجالس آنچنان خود را غریبی نشان داد و به شیوه های غریبی آراسته شد که گاه موجب تعجب اروپائنها می شد. تا آنجا که خبرنگار روزنامه برلینز ناگیلات در مقاله ای با عنوان: «پادریس ملکه ی زیبا را پذیرایی می نماید» آنچنان سخن از زیبایی و لباس و آرایش ثریا همسر امان اله خان راند که در پایان خود به این نتیجه رسید که: «باید مد جدید از کابل ناشی شود» (22)

امان اله خان پس از بازگشت به کابل طی نطقی خود را مردی جدید و انقلابی که میل دارد در هریک از مراحل زندگی و امور ملی افغانستان انقلاب کند معرفی کرد. سپس سیاستهایش را در زمینه

برای اصلاحات مورد نظرش فراهم آورد. اصلاحات مهم او در این زمینه در مرحله تشکیل هیأت وزیران. تدوین نظامنامه ی اساسی برای کشور. اعطای آزادیهای دموکراتیک و تدوین نظامنامه مطبوعاتی و آزادی مطبوعات بود که منجر به رشد فعالیت متجددین گردید بود. گفته شده که روشنفکری تجددگرا به نام محمود خان طرزی - که سخت طرفدار اصلاحات مصطفی کمال در ترکیه بود - راهنما و مشوق امان اله خان بوده است. امان اله خان پس از آرام کردن شورشهای داخلی و ایجاد زمینه ی مناسب برای ترویج فرهنگ غربی. در سال 1306 ش. 1927 در سفرهای طولانی خود به کشورهای اروپایی را آغاز کرد. اما چند روز پیش از سفر به بهانه ی جشن ازدواج خواهرش نورالسراج مقدمات کشف حجاب را فراهم آورد تا بدین وسیله هم زمینه ی کشف حجاب عمومی را آماده کند و هم به غریبان، میزان علاقه مندی خود به اصلاحات مبتنی بر شیوه های زندگی غربی را نشان دهد. ضمناً او می توانست با این کار واکنش رجال. اعیان. متنفذین و حتی مردم را گمانه بزند - کاری که از آن غفلت ورزید. از این پس تا هنگام سقوط. کشف حجاب مرکز نقل تمام نوآوریهای امان اله خان بود.

سفیر ایران در کابل که در مراسم ازدواج مذکور شرکت داشته در گزارشی که به تهران فرستاده نوشته «اعلیحضرت امان اله خان و کلیه زمامداران و اعیان افغانستان که مطیع اراده و میل شخص پادشاه هستند به استثنای چند نفر عقیده به حجاب ندارند. و عینی الاصول در امور

اما اصلاحات امان‌اله خان هنوز در آغاز راه بود که با شورش گروه‌های مختلف مردم و عتایر مواجه شد. شورش‌هایی که سفیر ایران آن را خیلی مهم و یک صورت مذهبی به خود گرفته توصیف کرده است. این شورش منجر به فرار امان‌اله خان و تغییرات جدی اوضاع افغانستان و شکست طرح‌های امان‌اله خان شد.

اصلاحات امان‌اله خان - همانطور که در گزارش سفیر ایران در کابل آمده بود - به شکل کاملاً آشکاری، برگرفته از الگوهای کمائی بود. امان‌اله خان توجه نداشت که شرایط و موقعیت اجتماعی و تاریخی افغانستان با ترکیه بسیار متفاوت است. رضاشاه که هم به لحاظ جغرافیایی و هم در بکار گرفتن سیاستها، موضعی بین رهبر ترکیه و رهبری افغانستان داشت، ضمن تأثیرپذیری از آنا‌تورک فسرده‌گی اصلاحات را از آنگونه که امان‌اله خان خود "انقلابی" خوانده بود، مناسب نمی‌دانست و در ظرف زمانی حدوداً ده ساله 15 - 1305 ش. (1936 - 1926م) روند رو به شتاب اصلاحات را طی کرد. البته هم در بین نوآندیشان و هم در بین معماران نوسازی رضاشاهی بودند کسانی که به استفاده از شیوه‌های آنا‌تورکی با شتاب امان‌اله خانی علاقه داشتند. اما رضاشاه در سالهای 8 - 1307 : 29 - 1928 م. تنها به بخشی از خواسته‌های آنان تن داد. مثلاً او طرح تغییر لباس را تقریباً همزمان با افغانستان به جریان انداخت. درباره‌ی کشف حجاب رضاشاه پس از آنکه در آزمون کوچک اعتراض آیت‌اله بافقی به کشف حجاب خانواده اش

نوگرایی در قشون، تأسیس بانک، دایر کردن نمایندگانهای متعدد تأسیس حزب استقلال و ترقی، تأسیس مدارس جدید، توجه به نظام و ارکان حرب، اتحاد لباس مستخدمین دولت، اجباری بودن لباس اروپایی در پایتخت، کشف حجاب، ترویج خط لاتین و برخی امور کوچکتر بیان نمود. آنگاه که وی درباره‌ی تقاضا نداشتن چادر و حجاب سخن می‌گفت، در این موقع ملکه که پس از مراجعت از اروپا همیشه چادر نازکی بر سر داشت آن را در بین کف زدن‌ها پاره کرد سایر خانمها به معظم‌ها اقتدا می‌کردند. چالب آنکه امان‌اله خان در همین نطق نه تنها کارهای خود را ضد اسلامی ندانست بلکه کاملاً هماهنگ با سلام خواند و نظر خویش را درباره‌ی اسلام چنین بیان کرد: «مذهب اسلام به غیر از پیرایه‌هایی که به آن بسته شده کاملترین راهنمای زندگانی است. من خادم اسلام هستم و دوستدار مملکت و حاضر در راه مملکت جان بسپارم. ای افغانستان! در جاده‌ی حقیقی اسلام پیش رو!» (23)

امان‌اله خان همچنین در تابستان 1928م: 1307 ش. "انجمن حمایت نسوان" را تشکیل داد. اقدام دیگر او در تنگنا گذاشتن روحانیت با طرح "ملایی مستروط" به داشتن شهادت نامه "ست" بود. در همان سال او هیأتی محصل را برای آشنایی با علوم غربی از طریق ایران و ترکیه روانه اروپا کرد. چالب آنکه «عده‌ای دختر جوان افغانی پس از شرفی‌بی پیشگاه همایونی برای نخستین بار بدون حجاب عازم ترکیه شدند.» (24) کاری که می‌دانیم رضاشاه هیچگاه نکرد.



امان اله خان را از فراهم نمودن زمینه های 'اجتماعی لازم یادآور شد. (28) امخبرالسلطنه رئیس الوزراء رضا سناه نیز گویا با سیاستها و اصلاحات امان اله خان مخالف بود و آن را تقلید و تمسک به 'تمدن بولوار' غرب [در مقابل تمدن لائرتاوری غرب] خوانده و به تمسخر گرفت. (29)

سجده و حجاب

هرچند گفتمان فرهنگی خاورمیانه در نیمه اول قرن بیستم در پی یافتن راهی برای طی کردن هرچه سریعتر مراحل توسعه و پیشرفت بود، اما در عمل کامیابی محدودی داشت برخی از علل این امر، به این موارد بازگست می کند:

۱ - نوگرایی در خاورمیانه در این سالها در مفهومی سطحی و ناقص و گاه مبتذل تعریف و عرضه می شد. اگر هدف از نوگرایی رسیدن به پیشرفتهایی بود که در تمدن و تکنولوژی مغرب زمین مشاهده می شد، قطعاً می بایست نوگرایان خاورمیانه ابتدا شناخت عمیق و دقیقی از ماهیت، علل و چگونگی پیشرفتهای غرب داشته باشند. اما به رغم آنکه غربیان در شرق شناسی گامهای بزرگی برداشتند، شرقیها توجه عالمانه ای به غرب شناسی نکردند. به همین دلیل در پیش بسیاری از نوگرایان و رهبران خاورمیانه در نیمه اول قرن بیستم، به غرب رسیدن تنها به معنای 'ظاهری غربی داشتن' فهمیده می شد. اصرار بر تغییر پوشش زنان و مردان، شبیه ساختن ظاهر شهرها، بلوارها، ساختمانها،

در 1308ش / 1929 م. نتیجه نگرفت این طرح را از اولویت خارج کرد و به تأخیر انداخت.

امان اله خان در مسیر بازگست از اروپا از ترکیه و ایران گذشت و مورد استقبال و پذیرایی گرم قرار گرفت. آنان پوشش و رفتار اروپایی داشتند و خانم های افغان با لباس اروپایی و در حالی که بر سر تور نازکی انداخته بودند بر سر میز شام حاضر شدند. در بازگست به افغانستان هم آنها با 'لیاس و کلاه اروپایی بدون روگیری' از شهرهای ایران عبور کردند. (25) در حالی که در گزارش کاردار انگلیس از تأثیرات مثبت این هیأت و حضورش با آن شکل در تهران سخن رفته و آمده است که «از هنگام بازدید پادشاه افغانستان و دیده شدن ملکه نریا بدون چادر در خیابانهای پایتخت آزادی زنان بیشتر به چشم می خورد». (26). در برخی از شهرها مردم به حضور «بدون روگیری» زنان افغان اعتراض کردند. رئیس الوزراء مخبرالسلطنه نقل کرده است که تندروهای امان اله خان حتی شیرمحمد خان - رئیس مجلس افغان (جرگه) - را نیز نگران کرده بوده و او بطور خصوصی به مخبرالسلطنه از اوضاع خودشان اظهار دلنگی کرده بود و «عاقبت کار امان اله خان را به سرنوشت حبیب اله خان مثل زد». (27)

اما سقوط زودهنگام امان اله خان در کابل و فرارش به اروپا به یکباره تمام رجال ایران را سخت نکان داد و بدون تردید در اجرای برشتاب اصلاحات آن گونه ای تأثیر گذاشت. فروغی در مقاله ای غفلت



نوانسته بود کلاههای بومی ایرانی را به کلاه واحد معروف به کلاه پهلوی تبدیل کند. در سال 1314 استفاده از این کلاه را ممنوع و استفاده از کلاه نایوبی غربی را اجباری کرد! روشن بود که با اینکار ایران در واقعیت و محسناً غربی نمی شد. اما این احساس در جامعه به وجود آمد که کلاه بومی به پای کلاه ملی و آنگاه کلاه ملی به پای کلاه غربی ذبح شد. در این صورت چگونه می توانست یک توسعه پایدار و همه جانبه - از آنگونه که مثلاً در ژاپن رخ داد - شکل بگیرد؟

3 - خصوصیت شدید نسبت به سنت و مبارزه با آن و جایگزینی

اجباری هنجارهای جدید غربی. موجب بروز نوعی گسل فرهنگی در جامعه و بویژه نسلهای جدید خاورمیانه شد. این گسل فرهنگی، زمان حال را از گذشته می برید و با انکار گذشته، هویت و پیشینه ی ملی را از دسترس خارج می کرد و به جای ایجاد روح اعتماد ملی، روح حقارت ملی را موجب می شد و جامعه نسبت به فرهنگ گذشته خویش بیگانه می شد. از نگاه جامعه شناسان این نکته مسلم فرض شده که جامعه ای که دچار انقطاع و گسل فرهنگی شود، بتدریج دچار از خود بیگانگی می شود. در این موقعیت خودباختگی، حتی طرحهای توسعه نیز دچار آفت ناخر فرهنگی می شوند.

4 - این سؤال همواره در تحلیل پیشرفتهای غرب مطرح شده است: آیا دموکراسی معلول این پیشرفتها بود یا علت این پیشرفتها؟ آیا اگر فضای آزادی و رعایت حقوق شهروندان نبود، آن پیشرفتها ممکن

خوراک، پوشاک، تفریحات، خط و زبان، آداب و رسوم و امثال آن با این انگیزه بود که امید می رفت اگر ظاهر غربی شود حتماً باطن هم غربی و لذا پیشرفته خواهد شد. حال آنکه نوگرایی در خود غرب از باطن آغاز شده بود و نه از ظاهر. بطن و متن غرب، مبانی و اصول اساسی تحول در اندیشه و علم و انسانیت بود. برای غربی شدن - چه آن را بد بدانیم و چه خوب - کافی نبود که ظواهر غربی شود. آنچه بیشتر اهمیت داشت مغز و جوهر پیشرفتهای بود که متأسفانه در خاورمیانه کمتر مورد توجه قرار گرفت.

2 - درگیر شدن اصلاح گران و نوگرایان خاورمیانه با سنتهای اجتماعی و فرهنگی - آن هم عمدتاً به روشهای بلبسی و خستن - ممکن بود بتواند بخشهایی از سنت را تضعیف و بخشهایی از تجدید را تقویت کند. اما مشخص بود که بردن کامل از سنتها - اعم از خوب و بد - و پیوند خوردن مطلق با مدرنیسم - جامعه را ابتدا دچار نوعی تردید - بدبینی، ناسازگاری و ناهمراهی با سیاستهای توسعه می کرد. از آن گذشته بخشهایی از سنت کاملاً می توانست به کمک توسعه بیاید. همان بخشهایی که در سده های پیش توانسته بود بزرگترین تمدن بشری را در قرون وسطی که اروپا در خواب به سر می برد برپا کند. اما نوگرایان نتوانستند از این ابعاد مثبت سنت بهره گیرند. شگفت آنکه گاه یک شعار و باور ملی و ناسیونالیستی فدای یک دریافت سطحی از غرب می شد و مردمان را سخت دچار دوگانگی می کرد. مثلاً رضاساز که به سختی

را ساختی مقدس دانست که در آن اخلاق، ادب، اعتدال و مردم دوستی صمیمانه رعایت شود. در آغاز قرن بیست و یکم هم خاورمیانه گفتگمانی فرهنگی مبتنی بر همین واقعیات تاریخی را باید جستجو و اجرا کند.

پی نوشتها:

- 1- در این باره مثلاً نگاه کنید به: موننگموری وات (W. Montgomery Watt). تأثیر اسلام در اروپا ترجمه فارسی توسط بعقوب آزند. تهران: مولی، 1361.
- 2- والتر هینتس، تشکیل دولت ملی در ایران.
- 3- عبدالهادی طبری، امپراطوری عثمانی و دو رویه‌ی تمدن پورتواری غرب، ضمیمه‌ی مجله‌ی انستکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، شماره دوم، سال هجدهم، تابستان 1364، صص 4-5.
- 4- همان، صص 17.

5 - H. munir Aktepe, "Ibrahim pasha, Nevshahirli", The Encyclopaedia of Islam, Second edition, vor iii, pp.1002-1003.

6 - j.R. Walsh, "celebi - zade", The The Encyclopaedia of Islam, Second edition, vor ii, pp.19-20.

7- حائری، همان، صص 32.

8- ریچارد رابینسون (Richard. Robinson), جمهوری اول ترکیه (Thr), 1356

fift Turkish Republic ترجمه فارسی ایرج امینی، تهران، فرانکلین، 1356

ش، صص 40 - 41

بود؟ به نظر می‌رسد از دید رهبران بزرگ سیاسی و اصلاح طلب نیمه اول قرن بیستم خاورمیانه، بین دموکراسی و توسعه غرب بیوندی جدی برقرار نیست، می‌توان مثل غرب پیشرفت کرد. به تکنولوژی دست یافت، مانند آنها بوشید و زندگی کرد، اما بر خلاف آنها، اداره امور را به دست یک تن یا یک گروه خاص داد و مانع فعالیت و آزاد احزاب و افکار شد. حتی اگر این رهبران آرمانی پاک و بلند هم داشتند. به این نکته کمتر توجه کردند که سیاستهای متقابل به دیکتاتوری و فردگرایی آنها مانع رشد افکار و اندیشه‌ها و استعدادهای جامعه می‌شد و لذا پس از رفتن آن رهبر، جامعه دچار خلأ متفکر و روشنفکر آزاد اندیش و مستقل می‌شد و آنچه که در جامعه شناسی سیاسی معاصر «جرخش نخیکان» خوانده شده و لازمه پیشرفت سیاسی و فرهنگی است، رخ نمی‌داد. در عین حال باید شرایط تاریخی ویژه این کشورها را در آن سالها درک کرد و انتظار نداشت دموکراسی و آزادی در همان اندازه و کیفیت که مثلاً در فرانسه بود. در این کشورها باشد.

5 - نکته نهایی، این درس بزرگ تاریخ است که کار در عرصه فرهنگ حتماً باید توسط اصحاب فرهنگ و فرهنگمداران انجام شود. سیاستمداران می‌توانند در امر فرهنگ اعمال سیاست کنند اما به شرط آنکه اولاً از مشاوران فرهنگی زبده بهره گیرند و ثانیاً برای کار فرهنگی از ابزار فرهنگی استفاده کنند نه از ابزار سرهنگی، نظامیگری، خشونت و تندروی با ماهیت و طبع کار فرهنگی ناسازگار است. باید عرصه فرهنگی

- 17 - مهدی قلی خان هدایت (مخبر السلطنه)، خاطرات و خطرات، تهران، زوار، 1375، ص 386
- 18 - سلیمان بهودی، رضا شاه (مجموعه خاطرات)، به کوشش غلامحسین میرزا صالح، تهران، طرح نو، 1372، ص 395
- 19 - لؤلؤ سائین، ایران نو، ص 236
- 20 - پروانه آبراهامیان، ایران، بین دو انقلاب، ترجمه فارسی احمد گل محمدی و محمد ابراهیم قاجاری، تهران، نی، 1377، ص 135
- 21 - مجموعه اسناد کشف حجاب در افغانستان و سقوط امان الله خان - مرکز اسناد ریاست جمهوری (ایران) - به کوشش روح الله بهرامی - سند شماره 1/2 به تاریخ 1306 7 13
- 22 - همان، سند شماره 2.
- 23 - همان، سند شماره 3.
- 24 - میر غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، قم، 1359، ص 796
- 25 - سردار اسعد بختیاری (جعفر قلی خان)، خاطرات، به کوشش ایرج افشار، تهران، اساطیر، 1372، ص 218 به بعد.
- 26 - ابراهیم صفایی، رضا شاه کبیر و تحولات فرهنگی، تهران، وزارت فرهنگ و هنر، 1356، ص 101.
- 27 - مخبر السلطنه هدایت، همان، ص 379.

- 9 - استانفورد جی. سناو، ازل کورال سناو (Ezel Kural Show)، Stanford تاریخ امپراطوری عثمانی، ترکیه جدید (History)، ترجمه فارسی محمود رمضان زاده، مشهد، آستان قدس، ج 2، ص 624
- 10 - Keddie, Nikki R., Religion and Politics in Iran, Yale press, New Hawen and London, 1982, University P, 10.
- 11 - صورت مذاکرات مجلس شورای منی ایران، دوره ی نهم - جلسه مورخه 23 اردیبهشت 1313.
- 12 - احمد متین دفتر خاطرات، ص 161
- 13 - در این باره نگاه کنید به: محمدعلی فروغی (ذکاءالملک)، مقالات فروغی، ج 2، تهران، ریضا 1355.
- 14 - زاگ هرردوان، در آفتاب ایران، سالهای 1305 - 1303 نس، ترجمه فارسی مصطفی مهدی، تهران، چهره، 1324، نویسنده این تغییر را از زبان یک مدیر بلژیکی مفیم کرمانشاه نقل کرده است.
- 15 - آوری، پیتر و سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ ایران کمبریج، ترجمه فارسی عباس مخبر، تهران، طرح نو، 1371، ص 44
- 16 - یان رینسار و ... ایران و اقتباسهای فرهنگی شرق از مغرب زمین، ترجمه فارسی ابوالحسن سروقد مقدم، مشهد، آستان قدس، 1369، ص 74

28- حسین مکی . تاریخ بیست سالہ ایران . تهران . علمی . 1363 . ج 5 . ص

22

29 مخبر السلطنہ . همانجا .